

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بيان نمودیم مناسب است که بحث نکاح کتابیه را يك مقداری مفصلتر مطرح کنیم؛ چون بحث مهمی است و معمولاً آقایان فضلاء با این سؤال مواجه هستند که آیا نکاح با اهل کتاب، یهودیه و نصرانیه جایز است یا نه؟ و همچنین آیا نکاح با مجوسیه جایز است؟ که این بحث متفرع بر این است که ببینیم مجوسی‌ها اهل کتاب هستند یا خیر؟ تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که اطلاق آیه شریفه (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ) نهی از نکاح با اهل کتاب را اقتضا می‌کند؛ و گفتیم از قرآن استفاده می‌شود که اهل کتاب هم جزو مشرکین هستند.

و بحث مهم این بود که آیا آیه شریفه سوره مائده (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ) آیا ناسخ این آیه هست یا بر عکس است؟ در این زمینه هم يك مقدار بر حسب بعضی از روایاتی که وارد شده، بحث کردیم. اما اکنون می‌خواهیم بحث را جامع‌تر و مفصل‌تر مطرح کنیم. در میان کتاب‌های فقهی که من دیدم، بیشتر از همه مرحوم صاحب جواهر در جلد 30 این بحث را مطرح کرده است.

بررسی نظر مرحوم صاحب جواهر در جواز نکاح با اهل کتاب

مرحوم صاحب جواهر بر خلاف صاحب شرایع که متن جواهر همان متن شرایع مرحوم محقق است، و مرحوم محقق تفصیل مشهور بین نکاح دائم و نکاح موقت را قبول کرده است، مرحوم صاحب جواهر مخالفت کرده و ایشان قائل به جواز مطلق است؛ یعنی نکاح با اهل کتاب چه دائم و چه موقت جایز است.

نکته‌ای که وجود دارد، این است که اولاً این قول آیا قائلین دیگر هم دارد یا قائلینش نادر هستند؟ در میان قدما، قائل به جواز ابن ابی‌عقیل بوده که خود مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهر می‌گوید «وفاقاً للحسن» که مرادش حسن بن ابی‌عقیل است. صدوقین - پدر و پسر؛ علی بن بابویه و محمد بن علی بن بابویه - نیز قائل هستند ازدواج با اهل کتاب دواماً و متعاً مانعی ندارد. همچنین مرحوم ابن‌جنید، و علی بن ابراهیم قمی نیز قائل به جواز مطلق هستند.

در میان متأخرین نیز مرحوم شهید ثانی، مرحوم صاحب مدارک، مرحوم سبزواری صاحب کفایه الاحکام، مرحوم مجلسی اول و مجلسی دوم، مرحوم فیض کاشانی و خود مرحوم صاحب جواهر قائل به جواز مطلق هستند. بنابراین، باید این بحث را با دقت دنبال کنیم و ان شاء الله آقایان هم حوصله بفرمایید که ببینیم به عنایت خداوند به چه نتیجه‌ای می‌رسیم. عرض کردم که بحث را در دائره خصوص آیات قرار نمی‌دهیم و به صورت کامل و جامع ان شاء الله بیان می‌کنیم.

ابتدا يك گزارش اجمالي عرض كنم كه مرحوم صاحب جواهر چگونه در اين بحث وارد شده است. ايشان ابتدا براي قول به منع مطلق كه نكاح با اهل كتاب، چه دائم و چه موقت، مطلقاً باطل است، حدود سيزده دليل آورده است. سپس مي‌گویند: **إِلَّا أَنْ التَّحْقِيقَ الْجَوَازَ مَطْلَقاً** تحقيق اين است كه بايد مطلقاً قائل به جواز شويم **وفاقاً للحسن والصدوقين** البته ايشان كه قائل به جواز مي‌شود، نمي‌گويد همانطوري كه نكاح با مسلمان مستحب است نكاح با كتابيه هم در همان رتبه است؛ بلكه مي‌فرمايد **على كراهية متفاوتة في الشدة والضعف بالنسبة إلى الدائم والمنقطع وبالنسبة إلى من لم يستطع طويلاً وغيره من عنده المسلمة** وغيرهم با توجه به اين خصوصيات، كراهت، شدت و ضعف پيدا مي‌كند. يعني اصل نكاح با كتابيه را مي‌گويد كراهت دارد، اما اين كراهت اختلاف مرتبه دارد؛ در نكاح دائم كراهتش بيشتر است و در نكاح موقت كراهتش كمتر است. مردی كه يك زن مسلمان دارد و مي‌رود يك زن مسيحيه و يا يهوديه مي‌گيرد، كراهتش شديدتر است نسبت به مردی كه زن مسلمان ندارد.

بعد از اين مطلب، ايشان شش دليل براي ادعایشان ذكر مي‌كند؛ و بعد ذكر اين دلايل مؤيداتي هم براي اين نظريه بيان مي‌كند. و پس از اثبات نظريه خود، مجموعاً چهار اشكال و جواب را نيز مطرح مي‌فرمايند. حالا ما بيان صاحب جواهر را از اول تا آخر بايد بررسی كنيم و هر جا ديديم قبلاً بررسی شده، مي‌گويم بحثش را قبلاً گفتيم.

ايشان در صفحه 27 از جلد 30، ابتدا بيان مرحوم محقق صاحب شرايع را مي‌فرمايد كه: **وفي تحريم الكتابية من اليهود والنصارى روايتان أشهرهما المنع في النكاح الدائم والجواز في المؤجل وملك اليمين**. مرحوم محقق مي‌فرمايد در نكاح با كتابيه دو روايت وجود دارد كه اشهر اين دو روايت، اين است كه بگوئيم در نكاح دائم ممنوع است اما در نكاح موقت و ملك يمين مانعي ندارد. نکته‌اي كه وجود دارد و بعداً خواهيم گفت و مرحوم صاحب حدائق هم بيان کرده است اين است كه ما در اينجا شش طايفه روايات داريم؛ چطور مرحوم محقق فرموده دو روايت داريم؟ اينجا عبارت صاحب شرايع را بايد توجه كرد. توجه اين بيان مرحوم صاحب شرايع اين است كه اين طوايف شش‌گانه روايات، دو مفاد دارد. مفاد بعضي از روايات منع مطلق است و مفاد بعضي از روايات جواز مطلق است. كه اشهر اين اقوال آن است كه در جمع بين اين روايات بياييم روايات منع را حمل بر نكاح دائم كنيم و روايات جواز را حمل بر نكاح موقت كنيم. پس «روايتان» يعني دو قولی كه مستفاد از روايات است؛ و جمعش هم به همين تفسير بين دائم و موقت است.

بيان مرحوم صاحب جواهر در دلايل قول منع مطلق

بعد مرحوم صاحب جواهر شروع مي‌كند به بيان سيزده دليل براي قول به منع مطلق. دليل اول آيه‌ي است **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا)** است كه بحثش را زياد مطرح كرديم. مي‌فرمايد: «ولا تنكحوا» نهي است و نهي ظهور در حرمت دارد. اهل كتاب هم كه مشرك هستند.

سپس ايشان در همين آيه به دليل دوم و سوم اشاره کرده و مي‌فرمايد: **لأن تعليق النهي على الغاية التي هي الايمان يدل على اشتراطه في النكاح** اين بيان دومي در آيه براي حرمت است. يعني ما باشيم و ذيل آيه كه غايت است، «حتي يؤمن» يعني شرط صحت نكاح ايمان است. دقت كنيد ايماني كه در اين آيه آمده، يعني ايمان به خدا و رسول و قرآن؛ يعني اسلام؛ ايمان در اينجا ايمان به تورات و انجيل نيست.

و ثانياً در زمان رسول خدا اين اتفاق نمي‌افتاد و نيفتاد. هيچ وقت در زمان رسول خدا، مشركي نيامده بگويد كه من از امروز يهودي و يا نصراني شدم. بلكه مشركين يا بر شركشان باقي مي‌ماندند و يا مسلمان مي‌شدند. پس، اگر كسي بگويد كه مشركات شامل اهل كتاب نمي‌شود؛ و استدلال به صدر آيه را قبول نكند، خود اين غايت دلالت دارد كه اسلام از شرايط صحت نكاح است. چرا كه «حتي يؤمن» يعني تا اين كه ايمان به خدا و رسول خدا و قرآن بياورد؛ پس اين ظهور در اسلام دارد. در ادامه

می‌فرماید: **بل تعقِبِ النَّهْيَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى (أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۖ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ) يَقْتَضِي كونه علةً للمنع** می‌فرماید اینکه در صدر آیه فرموده «ولا تنكحوا المشركات» و در ذیل می‌گوید «اولئك يدعون إلى النار» برای این است که زن مشرک دعوت به جهنم می‌کند؛ یعنی شوهرش را به کفر و شرک دعوت می‌کند. علت این که خدا می‌فرماید «ولا تنكحوا المشركات» این است که **فإن الزوجين ربما أخذ أحدهما من دين صاحبه مرد و زن هر کدام متأثر از دین یکدیگر می‌شوند فیدعوا ذلك إلى دخول النار.**

البته ممکن است کسی در اینجا بگوید: اگر زن بر خلاف دین خودش شوهر کند، چون زن معمولاً تحت تأثیر مرد قرار می‌گیرد، همان دین شوهرش را اختیار می‌کند؛ اما عکسش اینطور نیست؛ اگر مردی زن مشرک یا یهودیه بگیرد، معلوم نیست که متأثر از دین او شود. آیا این حرف درست است یا نه؟ به نظر ما این حرف درست نیست. این ضابطه ندارد. بالاخره گاه زن متأثر از دین مرد است و گاه مرد متأثر از دین زن است. لذا، این حرف مرحوم صاحب جواهر حرف درستی است. این هم دلیل سوم. در ادامه مرحوم صاحب جواهر قبول می‌کند که یهود و نصاری مشرک هستند و استدلال می‌کند به همان آیات **(وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ).**

دلیل چهارم مرحوم صاحب جواهر آیه شریفه 25 سوره نساء است؛ **(وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَاَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ أَنْ تَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ).**

بیان استدلال این است که می‌فرماید اگر مردی قدرت مالی ندارد که يك زن حرّه مؤمنه بگیرد، می‌تواند برود با امه ازدواج کند. اگر واقعاً نکاح با کافره جایز بود، باید می‌رفت يك حرّه کافره می‌گرفت. تا زمانی که زن آزاد هست، نوبت به امه نمی‌رسد. پس، این که مستقیم می‌گوید اگر نمی‌تواند زن آزاد مؤمن بگیرد، کنیز بگیرد، معنایش این است که نکاح با کافره و حره کافره جایز نیست.

دلیل پنجم: می‌فرماید **لأنّ التوصيف بالمؤمنات بقوله تعالى (مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) يقتضي أن لا يجوز نكاح الكافرة من الفتيات مع انتفاء الطول ذيل آیه که فتيات ر مقید به مؤمنات کرده، مفهوم وصف از این ذیل گرفته و بگویم مرد حق ندارد با کافره نکاح کند.** و قید مؤمنات را برای این آورده است که **لامتناع نكاحها مطلقاً للاجماع على انتفاء الخصوصية بهذا الوجه اجماع داریم** بر اینکه طول (قدرت مالی داشتن) و عدم طول در این جهت خصوصیتی ندارد.

می‌گوییم طول و عدم طول (قدرت مالی داشتن و نداشتن) چه خصوصیتی در مسئله‌ی نکاح کافره دارد؟ می‌فرماید اجماع داریم که در این جهت خصوصیتی ندارد. وقتی در این جهت خصوصیتی نداشت، نتیجه می‌گیریم که نکاح کافره مطلقاً، یعنی چه طول باشد و چه طول نباشد، جایز نیست. ایشان در ادامه می‌فرمایند: **ولأنّ المنع عنها مع انتفاء الطول يقتضي المنع معه به** طریق اولی اگر با انتفای طول، نکاح کافره جایز نباشد، با وجود طول - یعنی امکان این که برود زن مؤمنه بگیرد - به طریق اولی جایز نیست. این هم دلیل پنجمی که ایشان آورده است. ایشان به چند آیه دیگر هم استدلال کرده است که این را آقایان دنبال کنید و عبارات صاحب جواهر را با دقت بخوانید. تا ببینیم ایشان از این سیزده دلیل چه جوابی داده است؟

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.